



<http://www.arianafghanistan.com>

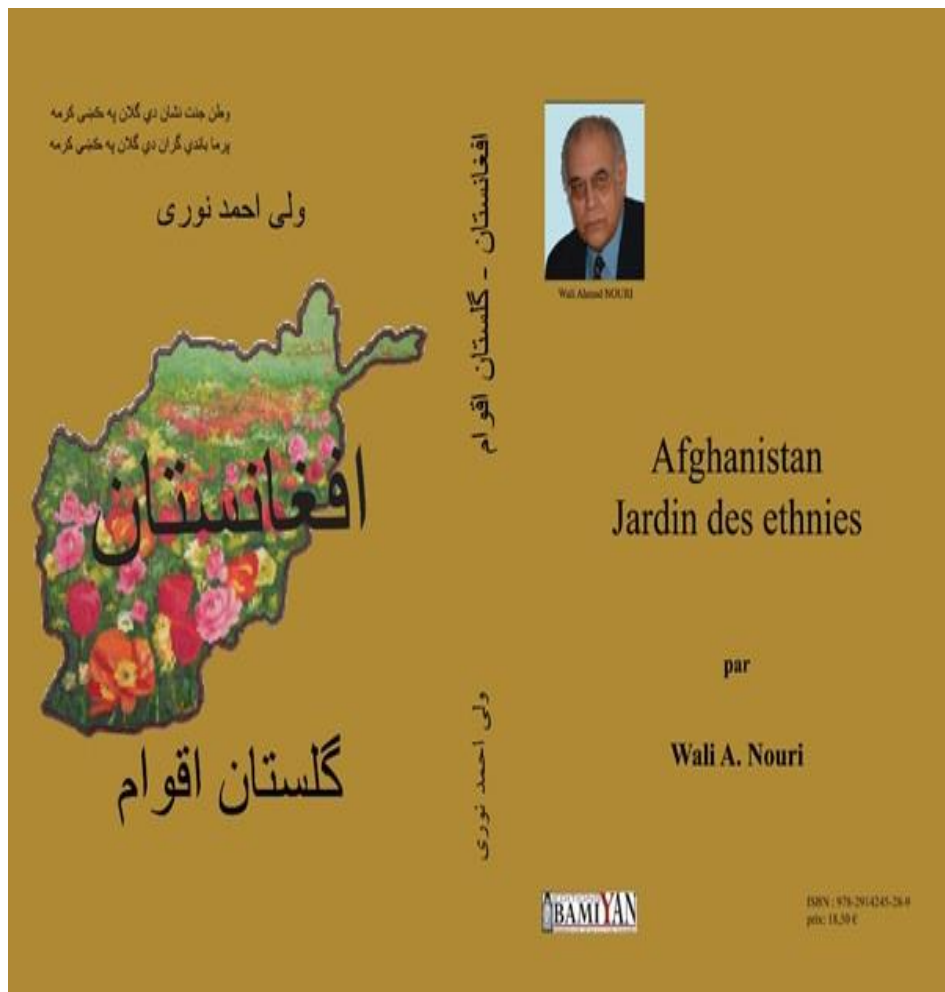


۲۰۱۹/۰۵/۰۳

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت پنجاه و سوم



افغانستان گلستان اقوام



قسمت پنجاه و سوم

جرم و گناه - صغیره و کبیره

از

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین ۱۷ مارچ ۲۰۰۵

مقاله (افغان، افغانی، افغانستانی) بنده که در شماره های ۶۴۲ و ۶۴۳ امید نشر گردید، پڑواک گسترده ای در همین نامه گزین داشت. چون دنباله بحث روی این موضوع در "امید" منقطع گشت، نتوانستم به جواب عزیزان ناقد بپردازم، با وجودی که طرح سه بخش بعدی این مقاله را ریخته و یادداشتهای فراوانی گرفته بودم، که نه تنها جواب عزیزان را میگفت، بلکه جوانب مختلف موضوع را مفصلاً تشریح میکرد. گوشه کوچکی ازین یادداشتهای را بصورت مضمون مستقل در آورده، تقدیم عزیز خرده گیر و ریزه سنجی میکنم، که خواسته بود رابطه جرم و گناه و صغیره و کبیره بودن گناه، مشخص گردد. این عزیز بگفته شیخ اجل:

در خرمن کائنات کردیم نگاه

یک دانه محبت است دیگر همه کاه

گوئی در تمام این خرمن، به یک نگاه یک دانه را یافته بود، که دانه گناه بود. آرزو میکنم که همظران آن عزیز هم گوشه چشمی به این سیاهه اندازند:

تحلیل لغوی جرم و گناه:

"جرم" کلمه عربی و در معنای "گناه، بزه، و خطا" ست (فرهنگ عمید) و "گناه" کلمه فارسی و در معنای "کار زشت، بزه، نافرمانی، معصیت و جرم" (فرهنگ عمید). "جرم" و "گناه" در عرف عام ما مترادف هم بکار میروند و ترکیبات مشهور و مُعادل "جرم و گناه" و "گناه و خطا"، شاهد مثالیت در زمینه با وجودی که "جرم" و "گناه" در معنای عام خود معادل همنند، هر کدام ساحت خاص استعمال پیدا کرده است. "جرم" را مفهوم جزائی داده اند و "گناه" با دین در ارتباط آورده شده، که هر دو استیجاب عقوبت میکند، یکی عقوبت دنیوی و دیگری عقوبت اخروی. مجرم را انسان جزا میدهد و گناهکار و گناهکار را خالق انسان. اینقدر هست، که خداوند هم در دنیا پاداش میدهد و هم در آخرت، نظر به اینکه پهنای گناه تا کجا میرسد. ممکن

است که مجرم از چنگ قانون طفره برود، مگر گنهکار از گیر خدا کجا باید گریخت؟؟؟ در دستگاه عدلی امکان بی عدالتی موجود است، اما در کارخانه خدائی ظلم اصلاً راه ندارد و بیعدالتی متصور نیست .

کلمات در طول زمان غالباً شکل و معنای خود را تغییر میدهند؛ از حالت خاص معنایی به عام میگردانند و یا از عام به خاص. بسیار کم اند کلماتی که در مسیر روزگاران، مفهوم اصلی و کلی خود را نگه دارند. ازین جمله است کلمه "گناه".

کلمه "گناه" قبل از اینکه دین اسلام نازل گردد، در زبان دری رایج بود - ولو نه به عین هیئت - که بعد ها معادل کلمات عربی و دینی "وزر، معصیت، اثم" نیز قرار داده شد. مثال دیگر ولی معکوس، کلمه "نماز" است، که در اصل فارسی معنای "ستایش، تمجید، تکریم، تجلیل،..." را داشته، مگر با ظهور آئین مبین، معادل "صلوات" عربی قرار گرفت. در حالی که کلمه "گناه" معنای عام و اصلی خود را در فارسی کاملاً نگهداشته - و مفهوم دینی آن فقط یک کاربرد خاص آن است - کلمه "نماز" از معنای عام سابق، به معنای خاص دینی و امروزی تغییر مفهوم داده، یعنی از حالت عام به خاص تنزل کرده. فردوسی توسی «نماز» را در معنای عام و اصلیش بسیار بکار میبرد، مثلاً در شهنامه فرماید:

جهان را به مهرِ وی آید نیاز به ایران و توران برنش نماز

(«نماز بردن» یعنی «احترام گزاردن» و «تعظیم کردن»)

فردوسی میخواهد بگوید، که جهان به مهرش نیاز دارد و ایران و توران احترامش را میکنند و فرمانش را میبرند.

در تاریخ گردیزی، که در قرن پنجم هجری در افغانستان دوره غزنوی نوشته شده، نیز استعمال "نماز" را در همین معنی می خوانیم : «پس اسفندیار به نزدیک رستم رفت. و چون به سر جیحون هیرمند رسید، رستم بخدمت پیش او آمد. چون او را بدید نماز برد و گفت، بخانه خویش آمدی و من بنده ام،» (ص ۵۳ تاریخ گردیزی (زین الاخبار عبدالحی گردیزی) چاپ ۱۳۶۳ تهران، به تصحیح و تحشیه و تعلیق علامه مرحوم پوهاند حبیبی). "جیحون" درینجا مطلقاً در معنای "دریا" بکار رفته؛ "جیحون هیرمند" یعنی "دریای هیرمند" (هلمند)

ما در مکالمات روزمره خود کلمه "گناه" را دهها بار استعمال میکنیم، بی آنکه مفهوم شرعی آنرا در نظر بگیریم. بلی "گناه" هم در معنای عام کلمه بکار می رود، که صغیره و کبیره اش پیدا نیست و نیز در معنای "عمل زشت و اشتباه و لغزش و ملامت و تقصیر و قصور و کوتاهی و نظایر آن". کاربرد و استعمال این لغت در گفتار روزمره آنقدر فراوان است، که ما را از مثال زدن بی نیاز میسازد. ازینرو تنها بر کلام قدما، یعنی بزرگان متقدم و مُقَمَّم خود چنگ میزنیم و چه خوبست که گناه را در اشعار آنها بجوئیم، تا در پرتو شعر تر، خشکی موضوع، اندکی فراموش گردد:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسید
گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست
(حافظ)

گناه تو کنی و هم تو نیز گیری خشم
پس این قضای شه و مست باشد این بنگر؟
(عنصری)

خجسته درگه محمود زاوی دریاست
چگونه دریا، کانرا کرانه پیدا نیست
شدم به دریا، غوطه زدم، ندیدم در
گناه بخت منست این، گناه دریا نیست
(فردوسی)

گناه تخم چه باشد، زمین چو قابل نیست
نکرد گریه ما در دل فلک تاثیر
(صائب)

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب
که شیخ مذهب ما، عاقلی گنه دانست
(حافظ)

او سخن گفت نداند، چه گنه باید کرد
گنه آن چشم دژم دارد و آن زلف دوتا
(فرخی)

گنه بلغاریان (۱) را نیز هم نیست
بگویم گر تو بتوانی شنیدن
(ناصر خسرو بلخی)

ندانم گناهی من ای شهریار
که کردستم اندر همه روزگار
(گشتاسبنامه دقیقی بلخی)

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(حافظ)

پیش جوش عفو بیحد تو شاه
توبه کردن از گناه آمد گناه
(خداوندگار بلخ)

محرم راز کرم نتوان شدن، بی احتیاج
در پناه رحمت آخر میبرد مارا گناه
(بیدل)

زمانه بر سر آنست، اگر خطائی رفت
که بعد ازین همه طاعت کند بعدر گناه
(سعدی)

۱- (و بقول مرحوم استاد نفیسی - از تمهیدات عین القضاة همدانی) «بلغاریان» یعنی زیبارویان و سیم تنان

آن عزیز متوجه می‌گردد، که کلمه "گناه" در اشعار بالا بمعنای عام آن بکار رفته و ناممکن است که "صغیره" و کبیره" را از آن استخراج کرد. وقتی در مقاله ام از کلمه "جرم" به گفته آن عزیز "گناه" را "استنباط" می‌کردم، نیز "گناه" به مفهوم عامش مد نظر بوده، که نشاید در جست و جوی صغیره و کبیره اش برمی آمدند.

صغیره و کبیره:

وقتی بر کلمه "گناه" تا این حد روشنی انداخته شد و سجل و سوانح و سیر و مانجه اش فاش گردید، بد نیست که روی ترکیبات "صغیره و کبیره" هم اندکی مکتب گردد:

"صغیره" مؤنث "صغیر" است، که محض معنای "کوچک" را میدهد. همینطور "کبیره" مؤنث "کبیر" و محض در معنای "بزرگ" میباشد. اما "صغیره" - که جمعش صغائر یا صغیرات شود - در معنای "گناه کوچک" و "کبیره" - که جمعش کبائر یا کبیرات گردد - در معنای "گناه بزرگ"، اصطلاحات دینی میباشد. هم در ترکیب "گناه صغیره" و هم در ترکیب "گناه کبیره"، کلمه "گناه" به کلی اضافیست، چون هم در "صغیره" و هم در "کبیره" کلمه "گناه" خود به خود مضموم است و نیازی نمی رود که یک "گناه" اضافی بر آن چسبانده شود. اما چون اصطلاحات "گناه کبیره و گناه صغیره" در روزگار ما کلاً متداول گردیده، و از طرفی "صغیره و کبیره" بدون ذکر کلمه "گناه" برای عامه مردم نامفهوم است، باید این دو ترکیب را بحیث غلط مشهور، دُرُست شمرد. حدس می‌زنم، که این دو ترکیب، در اصل عربی خود "معصیت صغیره" و "معصیت کبیره" بوده. بعد ها که بجای لغت عربی "معصیت" - که مؤنث است - کلمه "گناه" فارسی را گذاشتند، صفت را بهمان حال سابقش نگهداشتند. در آن زمان که زبان فارسی بسیار زیر تأثیر عربی بود، فارسی زبانان از عربی مآبی کار گرفته و استعراب را مایه مباحثات میدانستند.

اگر در ترکیبات "گناه کبیره" و "گناه صغیره"، کلمات "کبیره و صغیره" بحیث صفت گناه (از نگاه دستوری) فرض شوند، در آنصورت هر دو ترکیب بیخی غلط می‌گردد. در فارسی دری که امروز در قلمرو زبان فارسی حکمفرماست، اسماء، ضمائر و صفات یعنی «نومینال» ها، فارغ از جنس اند. چنانکه در یکی از نوشته های سابقم تذکر رفته بود، نومینال ها در دری قدیم، سه جنس داشتند؛ مذکر، مؤنث و خنثی. در زبانهای سلاوی از قبیل روسی و چکی و پولندی و بلغاری و غیره و همچنان در زبان آلمانی، نومینال ها همین اکنون نیز دارای هر سه جنس بالا میباشدند. زبان دری - که مانند زبانهای یاد شده از یک مادر یعنی زبان "هند و اروپایی" یا "هند و جرمن" زاده شده - گویا نسبت به خواهران و برادران خود، ازین بابت، بسیار تحول کرده و بسادگی گرائیده است.

این نکته هم باید گفته شود، که هر کلمه دیگری که از زبان های بیگانه - بشمول عربی - وارد فارسی شده و در واقع فارسی گشته، نیز زیر همین قاعده می‌رود و عاری از جنس میباشد. در ترکیبهای وصفی که هم اسم و هم صفت، عربی باشد، بعضاً صفت را در فارسی هم، به قاعده عربی با موصوف مطابقت میدهند (از نگاه جنس)؛ مثلاً میگویند: ملل راقیه، صنعت دلالة، ثلاثه غساله، صنایع خفیفه، زاویه قائمه، حکومت متبوعه، صدارت عظمی، سفارت کبری، وزارت صحیه، وزارت داخله، قوای مؤتلفه، قوه جاذبه، حادثه غیر مترقبه، حالت موجوده، اخبار واصله، صفات کمالیه، ادوار قدیمه، علوم مُثَبَّته و غیره و غیره. تنها و تنها در چنین حالت است، که میتوان صفت و موصوف را بحساب تأنیث، باهم مطابقت داد. برای کلمات فارسی، اسمای مفرد مذکر عربی و اسمائی که از زبانهای دیگر وارد فارسی گردیده، نباید صفت مؤنث عربی استعمال کرد. پس اگر کسی بیاید و بگوید: پروژه موجوده و کمکهای اولیه و سرک فعلیه و داکتر سابقه و قرارداد متذکره و تومور خبیثه و وضع موجوده و فرمان صادره و گزارش واصله و

پیمان منعقدہ و کشور حالیہ و شعاع وارده و شعاع منعکسه و نامہ مؤرخہ و نامہ شریفہ و غیرہ و غیرہ، دستور زبان فارسی را زیر پا کرده است .

در آخر این بحث خشک و حتماً خسته کن، باید بعرض آن جناب برسد، که ما هیچ مکلفیتی نداریم که همه پدیده ها و تمام اقوال و افعال خود را از دریچہ دین مقدس اسلام تعبیر و توجیہ و تأویل کنیم و همه شوون زندگانی را با این آئین مبارک تطبیق نمائیم .

پایان قسمت پنجاه و سوم

*** **



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند!



افغانستان گلستان اقوام (قسمت پنجاه و سوم)

Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_۰۳.pdf